

بسم الله الرحمن الرحيم

دلیل چهاردهم؛ ادله امر به معروف و نهی از منکر

بحث ما در ادله‌ای بود که به شکلی وظیفه تربیتی و اصلاح و تربیت را در حوزه‌های اجتماعی و اخلاقی و دینی بر عهده حاکمیت می‌گذارد.

در این مبحث تاکنون چندین دلیل ذکر کردیم که رسیدیم به بعضی ادله که یک مقدار عام‌تر است مثل ادله امر به معروف و نهی از منکر که در آن بحث شد که ملاحظه کردید که وجوب امر به معروف و نهی از منکر به عنوان قاعده کلی است و طبعاً شامل حکومت هم می‌شود.

در مرحله بعدی به طور خاص تکلیف مجزایی از آن تکلیف عام برای حکومت دارد یا نه؟ گرچه استدلالاتی برای آن ذکر شد که به نحوی قابل پاسخ بود ولی در مجموع به نتیجه نهایی نرسیدیم.

تا رسیدیم به استدلال‌هایی که برای تکلیف خاص اینجا به عمل آمد و ذکر شد دو سه آیه بود و رسیدیم به دلیل خود دلیل قیام اباعبدالله الحسین و آن چه که در آن قیام مطرح بوده است که مقداری از بحث فاصله گرفتیم و کیفیت تطبیق قضیه امر به معروف و نهی از منکر بر کل این قیام را ذکر کردیم و بعضی اشکالات که ممکن بود بر ذهن بیاید دفع کردیم و عرض شد که کلیت این قیام و حرکت می‌تواند مصداق همان امر و نهی باشد و جنبه‌های فقهی آن مانعی ندارد و از لحاظ سند هم گفتیم که مکرراً در فرمایشات حضرت آمده است که مسئله امر و نهی را بر حرکت خودشان تطبیق دادند.

یک مورد این بود که قبل از خروج از مدینه دارد که «انی احب المعروف و اکره المنکر» و یا وقتی به محمد حنفیه وصیت می‌کند «وَ إِنَّمَا خَرَجْتُ أَطْلُبُ الصَّلَاحَ فِي أُمَّةٍ جَدِّي مُحَمَّدٌ أُرِيدُ أَمْرًا بِالْمَعْرُوفِ وَ أَنْهَى عَنِ الْمُنْكَرِ؛ مِنْ بَرَاءَةِ الْأَمْرِ بِالْمَعْرُوفِ وَ النَّهْيِ عَنِ الْمُنْكَرِ» مناقب آل ابی طالب علیهم السلام (لابن شهر آشوب)؛ ج ۴؛ ص ۸۴ و مکاتیب الرسول صلی الله علیه و آله و سلم؛ ج ۲؛ ص ۳۶۶.

امام حسین علیه السلام در منزل ذی حصم که در مسیر آنجا یک خطبه خیلی قشنگی خواندند که جالب و مشهور است؛ «وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي مَسِيرِهِ إِلَى كَرْبَلَاءَ: إِنَّ هَذِهِ الدُّنْيَا قَدْ تَغَيَّرَتْ وَ تَنَكَّرَتْ وَ أَدْبَرَ مَعْرُوفُهَا فَلَمْ يَبْقَ مِنْهَا إِلَّا صَبَابَةُ كَصَبَابَةِ الْإِنَاءِ وَ خَسِيسُ عَيْشٍ كَالْمَرْعَى الْوَيْبِلِ أَلَا تَرَوْنَ أَنَّ الْحَقَّ لَا يُعْمَلُ بِهِ وَ أَنَّ الْبَاطِلَ لَا يُتَنَاهَى عَنْهُ لِيَرْغَبَ الْمُؤْمِنُ فِي لِقَاءِ اللَّهِ مُحَقَّقًا فَإِنِّي لَا أَرَى الْمَوْتَ إِلَّا سَعَادَةً وَ لَا الْحَيَاةَ مَعَ الظَّالِمِينَ إِلَّا بَرَمًا إِنَّ النَّاسَ عَبِيدُ الدُّنْيَا وَ الدِّينُ لَعَقٌّ عَلَى أَلْسِنَتِهِمْ يَحُوطُونَهُ مَا دَرَّتْ مَعَايِشُهُمْ فَإِذَا مُحْصُوا بِالْبَلَاءِ قَلَّ الدِّيَانُونَ»؛ تحف العقول؛ ص ۲۴۵. در آنچه گفته شد، بحث کیفیت تطبیق امر به معروف و نهی از منکر بر حرکت امام حسین با نگاه فقهی گذشت.

برای اینکه وظیفه خاصی علاوه بر تکلیف کفایی عام که برعهده تمام مکلفین است برای حاکم و امام اثبات کنیم، نمی‌توانیم به اقدامات و بیانات امام حسین علیه السلام استدلال کنیم، زیرا مجموعه‌ای که در کلمات حضرت وجود دارد تمسک به ادله امریه معروف و نهی از منکر است و که وظیفه خاصی برای حاکم و امام افاده نمی‌کند؛ و ممکن است حاکم هم از حیث اینکه قدرت دارد در آن وظیفه عمومی، وارد شده، مشمول قاعده کلی است.

جمع‌بندی دلیل چهاردهم

جمع‌بندی بحث ادله امریه معروف و نهی منکر این است که در امریه معروف و نهی از منکر یک وجوب کفایی عام وجود دارد که همه متکلفین واجد شرایط مشمول آن هستند و این وجوب عام کفایی طبعاً حکومت را نیز در برمی‌گیرد و به دلیل قدرت و حوزه نفوذ آن، مصداقیت حکومت نسبت به این تکلیف مصداقیتی فراگیرتر نسبت به دیگران است؛ یعنی دیگران به این سادگی این نوع قدرت و دامنه نفوذ پیدا نمی‌کنند و به‌رغم اینکه در ادله اشعاراتی نسبت به وجود تکلیفی مضاف بر وجوب کفایی عام برای حاکم و حکومت، وجود داشت اما با یک نگاه فنی دقیق نتوانستیم این مسئله را اثبات کنیم.

دلیل پانزدهم؛ ادله «وظیفه حکومت در احیای دین و احقاق حق»

دلیل دیگری از ادله عمومی، ادله‌ای است که وظیفه احیای دین و اقامه دین و حق و عدل را برای حاکم بیان می‌کنند. این ادله در روایات و در جاهای مختلف آمده است؛ مثلاً در روایتی در تحف العقول و کتاب الحُجَّة از کتاب کافی و در فرمایشات حضرت اباعبدالله الحسین علیه السلام - وَ إِنَّمَا خَرَجْتُ أَطْلُبُ الصَّلَاحَ فِي أُمَّةٍ جَدِّي مُحَمَّدٌ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ - این مسئله آمده است؛ واژه «الصَّلَاح» ناظر به وظیفه احیای ارزش‌ها، تکالیف و مسائلی از این قبیل است؛ و بحث تربیت را در برمی‌گیرد.

به نظر می‌آید دلیل احیای دین و احقاق حق از ادله‌ای است که به خوبی مسئله تکلیف تربیتی برای حاکم را اثبات می‌کند؛ زیرا احیای دین و احیای حق که در بعضی روایات آمده است، همه به خوبی و بهتر از ادله سابق بر این که حاکم موظف به وظایف تربیتی است، دلالت دارد، زیرا احیای دین یا معالم دین یعنی احیای ارزش‌ها و معارف و

نکاتی در دلیل پانزدهم

چند نکته هم که واضح است ذیل این می‌گوییم.

۱. اختصاص دلیل به حاکم

این دلیل بر خلاف ادله امر به معروف و بعضی ادله دیگر، دلیل خاص حاکم است و مخاطب این ادله فقط حکام و صاحبان قدرت و امام است. فلذا دلیلی عام نیست که بگوییم مصداق است بلکه در این دسته از روایات خطابات خاص نسبت به حاکم و امام داریم.

۲. ظهور دلیل در وجوب

ممکن است در این ادله امر وجود نداشته باشد تا بگوییم شما این کار را انجام بده، بلکه به این شکل است که این کار را انجام می‌دادند یا خودشان می‌گویند که ما قیام کردیم که این کار را انجام دهیم؛ بنابراین علی‌رغم اینکه در این دسته از ادله صیغه امر وجود ندارد اما ظاهر این است که این وظیفه، وظیفه‌ای الزامی است و فلسفه وجودی امامان علیهم‌السلام و اساس کارشان است.

فلذا به خوبی می‌توان از این ادله وجوب را استفاده کرد علی‌رغم اینکه قالب‌های فنی دلالت بر وجوب که در اصول گفته شده در اینجا نیست اما به خوبی در ارتکاز علما برداشت الزامی استفاده می‌شود. علت این است که فلسفه کارشان را پرداختن به این امور می‌داند مثلاً می‌گوید این امام و حاکمیت و کسی که حق حکومت دارد فلسفه کارش این است.

۳. دامنه شمول دلیل

دامنه شمول اینها البته در حوزه مسائلی است که به طور خاص دین آنها را وسایل تربیت دینی به معنای خاص موضوع است نه چیزهایی که از حوزه دین به معنای خاص، خارج باشد؛ که پس از اتمام بحث‌های بررسی ادله، قلمرو دلالت ادله در ساحت‌ها و زمینه‌های مختلف را بیان و بررسی خواهیم کرد.

از ادله عامی که می‌توان به آن تمسک کرد آیاتی است که لفظ «حق» در آنها آمده است. تمام آیاتی که لفظ «عدل» در آنها آمده است دلیل بر این بحث نمی‌شود مانند «فَاحْكُم بَيْنَهُم بِالْقِسْطِ» مائده: ۴۲ یا «إِذَا حَكَمْتُمْ بَيْنَ النَّاسِ أَنْ تَحْكُمُوا بِالْعَدْلِ» نساء: ۵۸ و یا «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا قَوَّامِينَ لِلَّهِ شُهَدَاءَ بِالْقِسْطِ وَلَا يَجْرِمَنَّكُمْ شَنَا نُ قَوْمٍ عَلَى أَلَّا تَعْدِلُوا اعْدِلُوا» مائده: ۸؛ زیرا حکومتی که باید به عدل و قسط باشد شاید شامل این بحث‌های تربیتی نشود و آن عدل و قسط بیشتر در امور مالی و قضا و داوری است و اما ممکن است این نوع مسائل را بگیرد گرچه که احتمال است ولی قوی نیست.

ولی در بعضی آیات یا جاهایی که حق آمده است و اینکه حکومت به حق داشته باشید؛ حکومت به حق مستلزم این است که کار تربیتی انجام شود و در عدل هم ممکن است کسی همین را به عنوان مقدمه بگوید ولی در حق واضح تر است.

در واقع اگر دین بخواهد احیا شود باید افراد تربیت شوند و اگر نگوئیم مصداق همین است لا اقل مقدمه انحصاری است یعنی باید افراد را تربیت شود و بدون آن نمی شود.

علاوه بر آنچه که تا به حال ذکر کردیم می شود باز بعضی عناوین عامه دیگر که در جاهای دیگر اشاره شد به عنوان ادله عامی که شامل حاکم می شود بیاوریم مانند ادله اقامه سنن.

ادله اقامه سنن

ادله اقامه سنن از قواعد مهم در باب تربیت می باشد. دلایل محکمی در وسایل الشیعه و در ابواب امر به معروف در مورد اقامه سنن آمده است که بعضی از آنها معتبر است؛ مانند روایت «مَنْ سَنَّ سُنَّةً حَسَنَةً فَلَهُ أَجْرُهَا وَ أَجْرُ مَنْ عَمِلَ بِهَا إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ مِنْ غَيْرِ أَنْ يُنْقَصَ مِنْ أَجْرِهُمْ شَيْءٌ» الکافی (ط - الإسلامية)؛ ج ۵؛ ص ۱۰. وسائل الشیعه، ج ۱۵، ص ۲۵ که این هم یکی از عموماتی است که ممکن است به شکلی به آن تمسک شود. دو قاعده در این روایات است؛

۱. پایه ریزی سنت های نیکو؛ که امری مستحب است.
 ۲. پایه ریزی سنت های سیئه؛ که امری حرام است.
- این روایت شبیه به آیه «وَتَعَاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ وَ التَّقْوَى وَ لَا تَعَاوَنُوا عَلَى الْإِثْمِ وَ الْعُدْوَانِ وَ اتَّقُوا اللَّهَ» مائده، ۲ است که تعاونوا اول مستحب است و لاتعاونوا حرام است و ما هم به عنوان دلیل مثبت می گوئیم.
- این «سَنَّ سُنَّةً حَسَنَةً» اینکه یکی از مصادیق بنیان گذاری کارهای نیک این است که شیوه های تربیتی و اصلاح افراد و جامعه را پایه ریزی کند و نسبت به آنها را اهتمام ورزد. البته خطاب روایت عام است و حاکمیت را نیز در بر می گیرد.

جمع بندی ادله

ما تا اینجا پرونده حدود ۲۰ دلیل را ادله عامه و خاصه سامان دادیم و نگاهی که می توانیم داشته باشیم چند نکته در جمع بندی می توانیم بگوئیم؛

۱. وجود عناوین عام و خاص در ادله

نکته اول این است که تعداد زیادی از این ادله به طور خاص وظیفه عینی واجب خاص را بر عهده حاکمیت می گذاشت و بعضی هم از یک منظر عام ناظر به این مسئله بود و حاکمیت هم مشمول این عناوین عامه می شد.

۲. اعتبار کلی ادله خاص

جهت دیگر این است که در این ادله خاصه گرچه بعضی از آنها معتبر نبود اما بعضی از آنها از نظر سند معتبر بود و من حیث مجموع اعتبار کلی داشت؛ یعنی اگر همان ادله خاصه سند معتبری نداشتند ولی تکرر آن موجب اطمینان می شد علاوه بر اینکه بین آن ادله نیز چند روایات کاملاً معتبری بود یا راه برای معتبر سازی و حجیت آن وجود داشت.

۳. نمونه حکومتی اسلام

نکته دیگر اینکه از مجموعه این ادله و بعضی از مباحث اعتقادی و فکری دیگر که آنها هم ممکن است به نحو ادله تلقی کنیم استفاده می شود که نمونه حکومت در اسلام متفاوت با حکومت لیبرال دموکراسی و مادی و سکولار می باشد. تا به حال بحث را از یک نگاه فقهی دنبال کردیم ولی یک منظر دیگر هم است که از این ادله و ادله دیگر استفاده می شود و آن این است که بر اساس فلسفه خلقت و حکومت اسلامی، اختیارات ولایاتی که به اشخاص داده می شود بر اساس این است که جامعه به یک نقطه کمال روحی و سعادت بشر منتهی شود و هر کسی که در این مسیر قرار می گیرد و قدرتی به آن داده می شود باید در همین چارچوب عمل کند و در قبال این سعادت که فلسفه اصلی حیات است موظف است.

به عبارت دیگر اگر تمام این ادله مطرح شده را به اضافه بعضی از مباحث کلیدی تر در حوزه جهان و انسان و هستی باهم نگاه کنیم به یک نمونه جدیدی از حکومت می رسیم که حاکمیت اسلامی حاکمیتی است که ولایت، قدرت، امکانات و اختیارات آن فقط جنبه مادی نداشته و عمقی دینی و معنوی دارد. این نوع حاکمیت با اهداف و آرمان های الهی پیوند خورده است.

یعنی از این منظومه فکری که از قرآن و روایات به دست می آوریم که بخشی از این منظومه در این ادله آمده بود و بخش هایی در این محور آورده نشده است و شامل توصیفات است که در قرآن و ادله وجود دارد؛ این منظومه را که نگاه می کنیم به یک نمونه خاصی از حکومت می رسیم که قطعاً یکی از محورهای مهم در این نمونه این است که این

حاکمیت و حکومت در قبال اخلاق و هدایت جامعه بی تفاوت نیست. شاید کیفیت و شکل این نمونه حاکمیتی در زمان‌های گوناگون فرق کند و حرف‌های متفاوت در مورد نمونه حکومتی اسلام وجود داشته باشد. اگر در اینجا وارد فلسفه حکومت می‌شدیم و از آن نگاه بحث کنیم می‌شد این باب را گشوده و باز کرد و اطراف آن خیلی بحث کرد ولی می‌خواهیم بگوییم این دریافت کلی که از فلسفه و مبانی حکومت در اسلام داریم با آنچه که از این بیست محور استفاده کردیم انطباق دارند.

روش نظام سازی حکومت اسلامی

اگر این بیست محور را کنار هم بگذاریم، خواهیم دید یک بحث فقهی را دنبال می‌کنند با این محتوا که حاکم و حکومت در قبال سعادت و هدایت مردم موظف‌اند و تکالیفی در حد الزام یا رجحان دارند. بررسی این فروع نشان‌دهنده این است که حکومت اسلامی یک فلسفه هدایتی و اخلاقی و تربیتی دارد و حکومت سکولار نیست.

۱. روش اول؛ نظریه «حرکت اُنی» مرحوم شهید صدر

این یک نوع حرکت است که ما یک فقهی انجام دادیم و بعد نظام سازی است که کاری است که شهید صدر می‌کند. مرحوم شهید صدر در کتاب اقتصادنا که می‌آید چندین حکم اقتصادی اسلام از ابواب معاملات ردیف می‌کنند و بعد می‌گویند این ابواب چند مبنا دارد که مبنا و بنیانش این است که در اسلام برای کار ارزش قائل است و غیر از کار برای سرمایه ارزش قائل است یعنی یک تحلیل‌هایی از این استخراج می‌کند.

این همان حرکت اُنی است که از رو بنا به سمت زیربنا می‌رود و از این قواعد و فرمول‌های فقهی، فرمول‌های توصیفی اقتصادی و کلان اقتصادی را استخراج می‌شود و بعد می‌گوید اقتصاد اسلام برای کار و سرمایه این‌گونه ارزش قائل است و مالکیت را دو نوع عمومی و خصوصی می‌داند.

این یک نمونه کار است که در اینجا می‌توانیم مباحث فقهی و روبنایی را ردیف کرده و بعد بگوییم که آنچه در روایات عام و خاص برای حاکم یافته‌ایم، با نمونه حکومت سکولار و دولت رفاه سازگار نیست و نمونه حکومتی اسلام، دولت و حکومت معنوی و معرفتی است و با آن متفاوت است. به این ترتیب از یک روبنای فقهی به مبانی معرفتی و کلان‌تر حکومتی می‌رسیم. این یک راه است که در جمع‌بندی بحث گذشته می‌توانیم بگوییم.

۲. روش دوم؛ نظریه «حرکت لمی» استاد اعرافی

راه دوم این است که گفته شود اگر کسی به آیات و روایات مراجعه می‌کند اینجا نمی‌خواهیم خیلی وارد شویم و به نحوی می‌تواند ادله فقهی هم شود؛ خداوند می‌گوید: «يَا دَاوُدُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ؛ ما شما را بر روی زمین خلیفه خودمان قرار دادیم» (ص، ۲۲۶) و «وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَ لِيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَى لَهُمْ» (نور، ۵۵)؛ که احتمالاً مراد از خلیفه، خلیفه خدا یا نسل‌های پشت سر هم است.

در بعضی از کتاب‌ها هم آمده است که مقصود از خلیفه این است که نسل‌های پشت سر هم آمده است که این درست نیست و استخلاف الهی است یعنی جای خدا است و به نحوی دارد خلافت را به خود خدا منتسب می‌کند. مثلاً آیات استخلاف را می‌بینیم مانند؛ «يَا دَاوُدُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ فَاحْكُم بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ؛ ما شما را بر روی زمین خلیفه خودمان قرار دادیم» (ص، ۲۲۶) و امثال اینها را می‌بینیم که حرکت ما در اینجا لمی است یعنی در دین و قرآن فلسفه‌ای برای حکومت ذکر شده است که آن فلسفه حکومت با بی‌تفاوتی حکومت در قبال اخلاق سازگار نیست که خودش یک استدلال فقهی هم می‌تواند بشود یعنی یک محور جدید می‌شود که من جدا کردم که زاویه با قبل خیلی فرق دارد.

تا به حال نگاه فقهی داشتیم که فقه چه وظیفه‌ای روی دوش ما می‌گذارد؟ اما در این منظره لمی و از پایه به شاخ و برگ حرکت کردن وقتی به متون دینی و فلسفه سیاسی اسلام و حکومت اسلام می‌رویم می‌گوید جایگاه انسان خلافت است و قدرت می‌دهیم که سؤالی مطرح می‌شود که قدرت برای این است که در آنجا نباید غافل از خدا باشد و این مجموع چیزهایی است که در فلسفه سیاسی و حکومت اسلام آمده است که مستلزم این است که یک بار تربیتی بر دوش حکومت باشد.

این دو نوع حرکت است یکی از روبنا به سمت زیربنا یا حرکت از مبانی و استخراج یک استلزامات فقهی و رفتاری. ما می‌گوییم که این دو روی سکه بر هم منطبق است.

جمع‌بندی

وقتی بر مبنای روبنای بحث یعنی نظام و منظومه منسجم به‌دست آمده از آیات و روایات - در روبنا در ده بیست محور که بعضی از آنها ادله متعدد داشت - به‌دست می‌آوردید که فقه اسلامی تکالیف تربیتی بر دوش حاکمان قرار داده است، این مستلزم این است که نگاه اسلام به حکومت یک نگاه ویژه باشد. از آن طرف وقتی می‌بینید نگاه اسلام به حکومت و انسان و خلافت و قدرت نگاه نگاهی است که مستلزم همین وظایف است و این باهم منطبق و سازگار می‌شود.

جمع‌بندی بحث با این بیان جدید که عرض کردیم این است که ما از هر منظری چه از منظر فقهی و رفتاری به منابع مراجعه کنیم می‌بینیم در نظام رفتاری حکومت تکالیفی قرار داده شده است که در تکالیف دولت رفاهی و سکولار نیست. از طرف دیگر اگر مبانی فلسفی سیاسی و حکومت اسلام را ملاحظه کنیم، تصویری که از شالوده حکومت در آن ارائه شده است مستلزم این است که وظایفی تربیتی بر دوش حاکم و حکومت وجود داشته باشد. این دو تصویر همدیگر را تکمیل می‌کند و چه نگاه فقهی و رفتاری به حکومت داشتن و چه نگاه فلسفی و توصیفی به حکومت داشتن هر کدام را داشته باشیم اینها بر هم منطبق هستند.

تفاوت نگاه دولت‌ها به وظایف تربیتی

در مقام نقض هم به دولت‌ها رفاه و سکولار هیچ دولتی در دنیا خودش را در قبال تربیت به طور کلی بی وظیفه نمی‌داند حالا شکل فرق دارد. تفاوت نگاه در دو چیز است؛

۱. تفاوت فلسفه و مبانی حکومتی

یکی اینکه وقتی مبناها باهم متفاوت است، نگاه به تربیت متفاوت می‌شود والا همان نظام حکومتی که از حرف‌های متفکران سیاسی یا تربیتی غرب بیرون بیاید علی‌رغم اینکه تأکید بر آزادی شخص می‌کنند و موارد دیگر در عین می‌گویند که این قواعد و فرمول‌های زندگی که با زندگی غربی و نگاه ویژه‌ای خودشان سازگار باشد حتماً دولت باید کار کند. از قواعد و قوانین اجتماعی و سبک و سلوک اجتماعی که اینها باید داشته باشند تأکید دارد زیرا بدون آن نمی‌شود.

پس دولت منهای تربیت را نمی‌توان فرض کرد منتها وقتی تربیت دارای مبانی مادی و سکولار است طبعاً بر همان رشد و توسعه و دموکرات بار آمدن و تحمل و مدارا که در تربیت سکولار وجود دارد تأکید می‌کند و بخش‌های دیگر که جنبه اخروی و معنوی دارند رها است چون مبنا متفاوت است ولی باز توجه به تربیت در متن حکومت است و اصلاً بافت ولایت و حاکمیت با حساسیت در قبال تربیت عجین است منتها چون مبانی متفاوت است دایره و نگاه و زمینه متفاوت می‌شود.

۲. تفاوت در چگونگی ورود حکومت به مباحث تربیتی

نکته دوم است که آن هم مهم است و آن اینکه کیفیت و شکل ورود در این حوزه‌های تربیت ممکن است تفاوت‌هایی داشته باشد که آیا تصدی‌گری انجام شود یا خیر؟ در سیستم‌های جدید حکومتی قرارشان این است که تا آنجا که می‌خواهد اقدام کند، تصدی‌گری کم باشد و بیشتر سیاست‌گذاری کند و ابزارها را به گونه‌ای تنظیم کند که جامعه به آن سمت برود یعنی الزام و اجبار را کم کند که چیزی است که ما این را مطلق نمی‌توانیم نفی کنیم و باید در یک چارچوب ببینیم ولی در اینجا هم بر اساس یک مبانی به حداقل می‌رسانند. ممکن است ما در یک جاهایی بگوییم که الزام و اجبار اهمیت خودش را دارد که گرچه این جا ممکن است فاصله کم شود و بتوانیم تجربه‌هایی دیگر هم در فروعاتی که بعد می‌گوییم به آن توجه کنیم.

اشتراک نمونه‌های حکومتی

یک نکته اینکه حاکمیت و حکومت در همه اندیشه‌های سیاسی که وجود دارد هیچ‌کدام نمی‌گویند که آب و نان را درست می‌کنم و خلاص. حتماً در عمق کار یک نگاه عمیق به حوزه تربیت دارند منتها مبانی متفاوت با ما دارند دیگر اینکه در شیوه‌ها و شکل‌ها تلاش شده است که از حالت‌های اجباری و الزامی و تصدی‌گری فاصله بگیرد. در نکته اول کاملاً اصل مثل همین است که حساس روی تربیت هستیم منتها این حساسیت بر اساس مبانی فلسفی متفاوت است و دایره و دامنه شمول هم متفاوت است چون بنیان‌های فکری متفاوت است؛ اما در بحث دوم که شکل قضیه که روند آنها به سمت این بوده است که از الزام و اجبار بکاهند و همان طور از تصدی‌گری‌ها کاهش دهند و بیشتر به سیاست‌گذاری‌ها و مهره چینی‌هایی که آن نتیجه را رخ دهد چیزی است که علی‌الاصول نمی‌توان مطلق نفی نمود گرچه در کیفیت و شکل تفاوت‌هایی داریم که در بحث‌های بعد روشن خواهد شد. این یک جمع‌بندی از کل مباحث امسال بود که عرض شد.

فروعات وظایف تربیتی حکومت

تمام آنچه تا به حال در بحث وظایف تربیتی حکومت بیان کردیم این بود که آنچه از ادله را که می‌توانستیم برای وظیفه‌مندی و تکلیف حاکمیت به تربیت، به آنها استدلال کنیم را دسته‌بندی کردیم؛ و دسته‌ای از اطلاعاتی و غیر مطلقاتی که فی‌الجمله دلالت می‌کردند را پیدا کردیم و حالا اگر از این مرحله بگذریم به فروعات می‌رسیم که باید میزان دلالت ادله قبلی را بررسی کنیم.

حدود بیست فرع بسیار مهم را مطرح می‌کنیم، البته در بعضی فروع و در بعضی از ادله خاصه بیشتر وارد این جزئیات شدیم و بعضی هم کمتر وارد شدیم.